

## پیش‌خبرها

روایات آیت‌الله سیدرضی شیرازی از فرزان و فرودهای تاریخ معاصر ایران

### یادها و یادمان‌های فیلسوف معاصر

■ محمدرضا کائینی



آنچه در پی می‌آید، خاطرات و مشاهدات حکیم متاله، زنده‌یاد آیت‌الله سید رضی شیرازی است که در طول دهها سال به تعلیم و تربیت طلاب، دانشجویان و جوانان اهتمام

ورزید. وی مفاد اثر مورد معرفی را اِبرای یکی از شاگردان خویش بازگفت و پس از چندی، مرتضی رسولی‌پور پژوهشگر تاریخ معاصر آن را تدوین کرد. تدوینگر در دیباچه خویش بر این اثر، در باب محتوای آن آورده‌است:
«اثری که به خوانندگان گرامی تقدیم می‌شود، حاصل چند جلسه مصاحبه و تنظیم اولیه از سوی محمد رحیمی یکی از شاگردان آیت‌الله سیدرضی شیرازی است که در سال‌های ۸۰–۱۳۷۹ با ایشان انجام داده و شامل اطلاعاتی در مورد زندگینامه خاندان شیرازی، فتوای تحریم تنباکو، شاگردان میرزای بزرگ، تحصیل در حوزه‌های علمیه نجف و تهران، شرح احوال استادان، تدریس در مدرسه مروی، مدرسه عالی سپهسالار (شهید مطهری کنونی) و دانشکده الهیات دانشگاه تهران، شرکت در کنفره‌های اسلامی خارج از کشور به نمایندگی از سوی آیت‌الله بروجردی، اخراج از دانشگاه و استعفا از تدریس در مدرسه عالی سپهسالار در اثر مداخلات ساواک، تدریس علوم فقهی، کلامی، اصول فقه‌اید، اخلاقی، تفسیر قرآن و فلسفه در مسجد شفا، فعالیت‌های اجتماعی، سیاسی، فرهنگی و ارشادی، دیدار با امام خمینی در نجف و پاریس و دیدار با مراجع در تهران، قم و نجف، مذاکره علمی با استناد، بیان اوضاع فرهنگی کشور در سال‌های پیش از پیروزی انقلاب اسلامی، مبارزه با بهائیت و گروه‌ها و احزاب مارکسیستی و القاطلی، امتناع از



▼ زنده‌یاد آیت‌الله سیدرضی شیرازی

قبول مشاغل سیاسی در سال‌های بعد از انقلاب، ذکر جزئیات ترور خود در ۲۳ تیر ۱۳۵۸ از سوی گروه فرزان و بستری شدن در بیمارستان‌های ایران و امریکا، یادگیری و آموزش طلاب و مروری بر تألیفات نامبرده است.

خاطراتی از این دست که در سال‌های خستگی و پیری گفته یا نوشته می‌شود، مانند یادداشت‌های روزانه، دربرگیرنده همه آنچه از حوادث و جزئیات ایام زندگی نیست. افزون بر این همانگونه که خواننده محترم ملاحظه خواهد کرد، عادت مصاحبه شونده آن بوده که در نقل حکایات و حوادث گذشته، به تداعی معانی یا به ضرورت و اقتضا و شاید به منظور تأثیر و تناسب حال، از مطالبی به مطلبی دیگر که طردالباب به یاد آورده، پرش نموده و باز به همان مطلب نخست بازگشته و ضمن صحبت، شنونده خود، را از چندین قضیه مطلع کند. گاهی مطالب جدا جدا گفته شده و هر بار اساس سخنگویی، به یکی دو موضوع مربوط بوده و به این ملاحظه در بیان خاطرات، گاهی ترتیب تاریخی را در نظر نداشته‌است. افرای نیست اگر گفته شود از آنجا که زوای روحیه‌ای علمی و ذهنی مرتب داشته، با حافظه قوی و قویم خود، نکته‌ها در ذهنش ممزوج نشده و سخن رهن را از دست نداده و طبعاً به قدرت حافظه، اشتباه و خلطی برایش پیش نیامده‌است.
بااین وصف در تنظیم و تدوین مصاحبه، باید تقدم و تأخر کامل مطالب بر حسب وقوع حوادث، حتی‌المقدور مرتب می‌شد و این کار تا جایی که به روال کلی صحبت‌ها صدمه‌ای اساسی نمی‌زد، اعمال شد. از این رو برای مفهوم شدن عبارات، تدوینگر ناچار بود، گاه کلمه‌ای را افزوده یا کلمه‌ای را حذف کند و حتی برای روشن شدن عبارت، چند کلمه را به تناسب پس و پیش نماید یا فعل مناسب بگذارد یا به تطبیق دادن فعل و فاعل بپردازد، اما حتی‌الامکان مقید بوده که در الفاظ مصطلح روای، تصرفی حاصل نشود، زیرا وی برای هر کلمه حد و مرزی قائل بود و با دقت نظر در کلمه را استعمال کرده که مفهوم معین مورد نظرش در ذهن خواننده یا شنونده جا بگیرد…»

■ **احمدرضا صدری**

**چهل‌ویکمین سالروز فاجعه ۷ تیر ۱۳۶۰ در حالی فرا می‌رسد که ضرورت ارائه تحلیلی جامع از بسترهای سیاسی این رخداد، برای نسل جوان ضروری به نظر می‌رسد. به ویژه از آن روی که**

**اعلامان این واقعه، همچنان و به صورتی دیگر، در برابر نظام اسلامی به صف آرای بی برداخته‌اند.**
در مقال پی آمده تلاش شده‌است زمینه‌های انفجار دفتر مرکزی حزب جمهوری اسلامی، از منظر مسئولان وقت و به ویژه جانبازان این فاجعه، مورد بازخوانی قرار گیرد. مستندات این مقال بر تازنمای پژوهشکده تاریخ معاصر ایران وجود دارد. امید آنکه محققان و عموم علاقه‌مندان را مفید و مقبول آید.

■ ■ ■

■ **منافقین به مردم عادی هم رحم نمی‌کردند، چه رسد به مسئولان**

به جرئت می‌توان اذعان کرد که اغلب جادشداگان از نظام اسلامی، در پی احراز عدم کفایت سیاسی بنی‌صدر برای ریاست‌جمهوری و عزل وی از سوی امام خمینی، به‌رغم پاره‌ای از انتقادات خویش به وی، با او هم داستان شدند. شاخص‌ترین گروه در این مجلس، سازمان موسوم به مجاهدین خلق ایران بود که جنگ مسلحانه را آغاز کرد و ماشین ترور مسئولان وقت کشور را به کار انداخت. دکتر علی‌اکبر ولایتی‌نماینده مجلس شورای اسلامی در توصیف شرایط آن دوره آورده‌است:

«پس از عزل ابوالحسن بنی‌صدر، کسانی که به او چشم امید داشتند نایم‌شدند و از آنجا که از قبل، خود را برای یک تهاجم همه‌جانبه آماده کرده بودند، بلافاصله بعد از عزل او و از فرداصبح آن به خیابان‌ها ریختند و شروع به ارعاب مردم کردند. وضعیت به شکلی درآمده بود که وقتی نماینده‌ای از مجلس بیرون می‌رفت، دیگر امیدوی به زنده ماندن خود نداشت! مخصوصاً اگر به تعبیر آن روز، جزو حزب‌اللهی‌ها محسوب می‌شد. خود من، چندین بار تهدید شدم و ناچار بودم هر شب، خانم و بچه‌ها را بدرارم و به خانه یکی از دوستان یا اقوام بروم، چون به هیچ‌وجه در امان نبودیم. کار به جایی رسید که مرحوم آقای هاشمی رفسنجانی دستور داد تعدادی پتو و بالش خریدند و ما شب‌ها را هم در مجلس می‌ماندیم! گاهی تحت پوشش حفاظتی شدید از مجلس بیرون می‌آمدیم و به دیدن خانواده خود

## تاریخ



**گذری بر بسترهای سیاسی فاجعه ۷ تیر ۱۳۶۰ در آیینه روایت‌ها و تحلیل‌ها**

## باید مراقب باشیم که دشمن

## بار دیگر برای ما مهره‌سازی نکند!

می‌رقیم. یادم است نمایندگان شهرستان‌ها واقعاُ گرفتار شده بودند، چون باید در تهران خانه‌هایی اجاره می‌کردند که حفاظت چندانی نداشت. شرایط بسیار دشواری بود، چون منافقین حتی به مردم عادی هم رحم نمی‌کردند و مثلاً فلان کاسب جزء را نصب کرده بود یا ظاهر حزب‌اللهی نداشت، ترور می‌کردند! خدا رحمت کند آیت‌الله محمدی‌گیلانی قاضی دادگاه انقلاب اسلامی و شهید لاجوردی دادستان انقلاب را که حقیقتاً با تلاشی مجاهدانه این‌عائله را ختم کردند، وگرنه خسارت‌های ناشی از عملیات منافقین تمامی نداشت. در واقع در آن دوره، ما در واقع در دو جبهه می‌جنگیدیم. یکی در برابر صدام حسین و حامیان بسیار گسترده و متعدد او، از سرنان صدام گرفته تا همه کشورهای غربی و در داخل هم در برابر منافقین که از وحشیانه‌ترین شیوه‌ها برای مقابله با مردم استفاده می‌کردند و واقعاُ هیچ‌کس ایمنی نداشت. همان‌طور که اشاره کردید در تصرف خرمشهر، عده‌ای جاهل و شاید هم ناشی، دائماً این مسئله را مطرح می‌کردند که چرا پس از فتح خرمشهر، جنگ را متوقف نمی‌کنید؟ کسی نبود از آنها بپرسد مگر با آزادی خرمشهر، سرزمین‌هایی که در تصرف مردم بودند، آزاد شدند؟ هنوز بخش‌های مهمی از ارتفاعات و مناطق کردستان و خوزستان، در تصرف دشمن بودند. حداقل کاری که همچنان باید می‌کردیم، این بود که دشمن را در سرزمین‌های اشغالی زمین‌بسیرون می‌کردیم. کسانی که این حرف‌ها را می‌زدند، در دوران ایستادگی بنی‌صدر در برابر نظام و سپس عزل او به نوعی همگرایی با وی رسیده بودند. اینجها هیچ‌وقت به‌صراحت جنایت‌های منافقین را محکوم نکردند. بخش بزرگ‌تک فضا، لیبرال‌های همراه با بنی‌صدر بودند که بعضی از آنها در مجلس هم حضور داشتند. آن روزها طنزی بین نمایندگان رد و بدل می‌شد که هر نماینده حزب‌اللهی‌ای که می‌خواهد زنده بماند، در کنار یکی از طرفداران بنی‌صدر یا منافقین بنشیند. نگاه‌ی به آمار ترور شده‌ها بیندازید، حتی یک نفر از طرفداران آن روز بنی‌صدر بین آنها نیست. غربی‌ها هم از یکسو تمام امکانات مورد نیاز صدام را در اختیارش می‌گذاشتند تا بتوانند بیش از پیش به جنایاتش ادامه بدهد و از نسوی دیگر به سرنان اصلی ترورها، یعنی رجوی و بنی‌صدر پناهندگی می‌دادند و از آنها حمایت می‌کردند. غربی‌ها حتی یک‌بار هم مقابل

در حال سخنرانی در میدان امام حسین تهران ۱۳۵۹، شهید آیت‌الله دکتربسیدعبدبهشتی

بر حسب شواهد موجود، دشمنان نظام اسلامی از مدت‌ها قبل با پی‌بردن به مراتب تدبیر، کاردانی و مدیریت شهید آیت‌الله دکتربهشتی، به این نتیجه رسیده بودند که با وجود وی، طراحی‌ها و اقدامات آنان خنثی خواهد شد. از این روی، جریان سنگین ترور شخصیت وی را کلید زدند. این فرآیند به قدری گسترده و همه‌جانبه بود که حتی برخی از نیروهای خودی را نیز دچار تردید و ضعف تحلیل کرد!

غریزه که تلاش می‌کردند این اصول به تصویب نرسند، مواجه بودند. این درایت و مدیریت شهید بهشتی بود که سبب شد قانون اساسی در کوتاه‌ترین زمان ممکن تدوین و تصویب شود. از سوی دیگر، ایشان به عنوان رئیس دیوان عالی کشور، باید با گروه‌های مسلح منحرف، از قبیل: فرقان، مجاهدین خلق و چپ‌ها مقابله می‌کردند

و نیز با قلم‌به‌مزدهایی که علیه اسلام و انقلاب، مشغول فریب جوانان بی‌تجربه بودند. در جبهه مخالف، تمام ضدانقلاب‌ها و گروهک‌های معاند به‌ویژه منافقین اطراف بنی‌صدر جمع شده و به تخریب شخصیت‌های انقلابی مشغول بودند. اوج این مخالفت‌ها هم غائله ۱۴ اسفند ۱۳۵۹ در دانشگاه تهران بود که در آن عده زیادی از جوانان مؤمن و انقلابی، مجروح و مصدوم شدند. از آن سو دشمن یعنی، بخشی از خاک‌کشور را اشغال کرده

بود و کشور باید تمام وقت، انرژی و درآمزش را صرف مقابله با متجاوزی می‌کرد که همه دنیا از او حمایت می‌کردند. حضرت امام برای حل این مشکلات، یک هیئت داورى سه‌نفره را تعیین کردند تا با طرفین صحبت کنند و به خاطر مصلحت نظام، نزاع‌ها و درگیری‌ها را کنار بگذارند و به فکر جبهه‌ها باشند، اما بنی‌صدر به هتدای‌های این هیئت توجه نمی‌کرد و اعتقاد برخی به رفتارهای قبلی خود ادامه می‌داد و مصویبات و شرروط هیئت داورى هم از نظر او بی‌ارزش بودند…»

■ **ترور آیت‌الله خامنه‌ای در مسجد ابودر تهران، به مثابه مقدمه‌ای بر فاجعه ۷ تیر**
همانگونه که پیش‌تر اشارت رفت، سازمان موسوم به مجاهدین خلق از خرداد ۱۳۶۰، ترور همه جانبه مسئولان و مسردم را کلید زد. در روز ۶ خرداد ۱۳۶۰، آیت‌الله سیدعلی خامنه‌ای امام جمعه تهران و نماینده امام خمینی در شورای عالی دفاع، در مسجد ابودر تهران مورد سوء قصد قرار گرفت. تشروری که به اعتقاد برخی آگاهان، مقدمه‌ای برای انفجار دفتر مرکزی حزب جمهوری اسلامی به شمار می‌رفت. این قفره در خاطرات دکتر مرتضی محمدخان از جانبازان فاجعه ۷ تیر، اینگونه بازتاب یافته‌است:

«بنی‌صدر، آدم خودرأی و متکبری بود. غیر از آنکه فرماندهان سپاه و ارتش از عملکرد او در جنگ‌ها ناراضی بودند و طرح زمین می‌دهیم، فرقت می‌خریم او به نظرشان طرح خائنانه‌ای قلمداد می‌شد مدام هم این طرف‌و آن طرف می‌رفت و مخصوصاً علیه شهید آیت‌الله بهشتی، سخنرانی می‌کرد. یک‌بار در یادگانی در اصفهان، این‌کار را کرد و آیت‌الله طاهری اصفهانی، همان روز نوار سخنرانی او را به دست حضرت امام رساند. امام وقتی این نوار را شنیدند، در ۲۰ خرداد سال ۱۳۶۰، او را از فرماندهی کل قوا عزل کردند. ضدانقلاب و به‌ویژه منافقین که مقدار زیادی اسلحه و مهمات جمع‌آوری کرده بودند، از همان تاریخ وارد جنگ مسلحانه شدند و خون‌سپارانی از مردم بی‌گناه را بر زمین ریختند. از سوی دیگر آیت‌الله بهشتی و پیروان خط امام سعی می‌کردند تا جایی که امکان دارد، در برابر رفتارهای بنی‌صدر صبوری کنند. شهید بهشتی همواره در سخنرانی‌ها و مصاحبه‌هایش مردم را به استوگ و صبر دعوت می‌کرد و تأکید داشت کسی حق ندارد علیه دیگری حرف بزند!... ایشان می‌گفت حتی در جلسات خصوصی هم حق ندارد علیه امثال بنی‌صدر حرف بزند!... اما بنی‌صدر درست رفتاری خلاف این شیوه را در پیش گرفت و نهایتاً هم با کمک منافقین –

درواقع به بازوی نظامی او تبدیل شده بودند– چنان فجایعی را آفرید که در تاریخ بی‌سابقه است! سرانجام مجلس رأی به عدم صلاحیت بنی‌صدر داد و او را از مقام ریاست‌جمهوری خلع کرد. من اینجا شهادت می‌دهم که شهید بهشتی، انسانیتی شجاع و تیزبین و در عین حال، بسیار مهربان و صمیمی بود. جهان‌بینی عمیقی داشت و با تمام مکاتب فکری، سیاسی و عقیدتی آشنایی داشت. بسیار دقیق، منظم و وقت‌شناس بود، با اینکه می‌توانست زندگی مرهقی داشته باشد، بسیار ساده‌زیست بود. برای انتقاد از خود، ارزش زیادی قائل بود و گاهی جلساتی می‌گذاشت و ابتدا انتقاد را از خود شروع می‌کرد و می‌گفت انتقاد، موجب پیشرفت فرد و جامعه می‌شود... به رعایت اصول تشکیلاتی، فوق‌العاده مقید بود و اگر کسی از خیرنگاران خارجی، ابتدا با من هماهنگ نمی‌کرد، از قبیل مصاحبه با آنها خودداری می‌کرد. بسیار انسان‌گانه‌ی بود و

غذایش را – که بسیار ساده بود – از منزل می‌آورد! به نظر من ایشان هنوز هم شخصیت ناشناخته‌ای است و کسی او را درست نشناخته‌است. منافقین که از عزل بنی‌صدر به‌شدت عصبانی بودند، ترور سرن انقلاب را در دستور کار خود قرار دادند و براساس این رویکرد، در روز ۶ تیر ۱۳۶۰، زمانی که حضرت اقا در مسجد ابودر تهران سخنرانی می‌کردند، با بمبی که در ضبط صوت تعبیه کرده و آن را روی تریبون سخنرانی قرار داده بودند، به جان ایشان سوء‌قصد کردند! شدت جراحات به قدری زیاد بود که پزشکان از زنده ماندن ایشان قطع امید کرده بودند، اما خدای متعال ایشان را برای روزهای دشوار آینده و ملت ایران حفظ کرد. من موقعی که خبر را شنیدم، همراه برخی همکاران در حزب، خود را به بیمارستان رساندم. جمعیت زیادی جلوی در بیمارستان جمع شده بودند، به طوری که امکان انتقال ایشان به بیمارستان دیگر، برای انجام عمل جراحی نبود. نهایتاً آقای رفیق‌دوست در برانکاردی دراز کشید و ایشان را وارد آمبولانس کردند. مردم به تصور اینکه حضرت اقا با آمبولانس به مرکز دیگری منتقل شده‌اند، پراکنده شدند و پس از آن بود که ما توانستیم، ایشان را به بیمارستان مجهزتری منتقل کنیم تا جراحی شوند…»

■ **صدای انفجار شدید و نور بنفشی که همه فضا را پر کرد**
در پی ماه‌ها مواجهه میان جریان خط امام با ضدانقلاب، سرانجام شامگاه ۷ تیر ۱۳۶۰ فرا رسید. جلسه دفتر مرکزی حزب جمهوری اسلامی، با حضور شهید آیت‌الله بهشتی، عده‌ای از وزرا، نمایندگان مجلس شورای اسلامی و مسئولان رده‌های بالاترین تشکیل شد. حزب سخن آغاز کرد و لحظاتی بعد، دست‌کم دو بمب قوی منفجر شد! محمدحسن اصفغریا از جانبازان فاجعه ۷ تیر، ماجرا را به شرح پی آمده روایت کرده‌است:

«حادثه بین ساعت ۸:۲۰ تا ۸:۳۰ روی داد. زیر تریبون محل سخنرانی شهید بهشتی، بمب جاسازی کرده و به دیوارها و سقف هم خمیر انفجاری زده بودند! همه ما با آگاهی و اراده وارد جلسه شده بودیم. آن شب قرار نبود شهید بهشتی صحبت کند، بلکه عده‌ای از واردات بازرگانی آمده بودند و قرار بود درباره تورم و مسائل اقتصادی صحبت شود. همیشه جلسات ناظم داشت. ناظم آن شب، شهید رحمان استکی نماینده شهر کرد بود. طبیعتاً اگر شهید بهشتی به عنوان دبیر کل حزب می‌خواست، صحبت کند، کسی اعتراض می‌کرد نمی‌گفت. خیلی هم اسباب مسرت بود. با وجود این شهید بهشتی به قدری منظم و مبادی آداب بود که به ناظم جلسه گفت اعلام کند ایشان می‌خواهد مطلب مهمی را به اطلاع حضار برساند

و اگر آنها موافق باشند، این کار را خواهد کرد. قرار شد رأی بگیرند و طبیعتاً ایشان رأی آورد و پشت حاکم است، رئیس جمهور با رأی مجلس برکنار شده و باید به زودی انتخابات را برگزار کنیم، باید مراقب باشیم که دشمن برای ما بار دیگر مهره‌سازی نکند، در اینجا وظیفه نمایندگان مجلس بسیار سنگین است، آنها باید به حوزه انتخابیه خود بروند و کاندیدای حزب، بنی‌علی آقای محمدعلی رجایی را معرفی کنند، ایشان با اینکه عضو حزب نیست، اما چون فرد شایسته‌ای است، از او حمایت می‌کنیم. بنی‌صدر خیلی افتخار می‌کرد که ۱۱ میلیون رأی آورده‌است، ایشان آقای بیشتر رأی بیابود... هنوز جمله شهید بهشتی تمام نشده بود که صدای انفجار شدید و نور بنفشی را – که همه فضا را پر کرد – شنیدم و دیدم و سقف روی سر ما شان زید آوار بود که حسن کردم آقای مرتضی محمودی نماینده قصر شیرین، زیر پای من است. ایشان داشت آیت‌الکرسی می‌خواند. صدای آقای اسماعیل فردوسی‌پور را شنیدم که می‌گفت داری غلط می‌خوانی! آقای محمودی گفت اینچسا هم دست از معلم‌بازی برمی‌داری؟ ساعت‌ها زیر آوار بودیم تا بالاخره آتش‌نشان‌ها آمدند و با لوله، هوا را زیر آوار وارد کردند و توانستیم کمی نفس بکشیم. آن شرایط وضعیت را نمی‌شود وصف کرد. همه شهدای هفتم تیر را معمولاً به یاد می‌آورم، اما به توجهن تن اشاره می‌کنم که مشتتی از خروارند و با وجود آن جایگاه و خدمت آنها کاملاً مشخص می‌شود که چه جنبشیه‌ارزشمندی را از دست داده‌ایم. غیر از دکتر بهشتی و شهید محمد منتظری، باید از دکتر پاک‌نژاد یاد کنم که قبل از انقلاب، ۳۰ جلد کتاب ارزشمند، از جمله «ولین دانشگاه» و «آخرین پیامبر» را نوشت. دکتر فدوی در ۱۹ سالگی اجازه اجتهاد گرفت! دکتر عنیدی از دانشگاه دالاس، دکترا می‌گذراند! مدیریت گرفته بود. دکتر عباسپور، دکتر فیاض‌بخش، مهندس کلانتری، علی‌اکبر اژه‌ای و... همگی از شخصیت‌های برجسته علمی و دینی کشور بودند. نسل جوان ما چقدر اینها را می‌شناسد؟! اینها کسانی بودند که می‌توانستند از سیاست خارجی، اقتصاد، قانونگذاری و امور مهم کشور حراست کنند. امروز وقتی به گذشته نگاه می‌کنم، آرزو می‌کنم که کاش این بزرگان را نشناخته بودم! آموزش و پرورش در آن فاجعه، سه انسان بزرگ را از دست داد. حجت‌الاسلام موسوی که مدرس و هم‌مباحثه مرحوم روزبه بود، شهید شرافت و شهید شهسواری، اما برای شناساندن آنها در آموزش و پرورش چه تلاشی شد؟! ۲۷ نماینده مجلس در آن فاجعه از دست رفتند. الان چند تن از نمایندگان مجلس آنها را می‌شناسند؟ جامعه بدون الگوهای ار زنده به بیراهه می‌رود، اما متأسفانه از الگوسازی صحیح غافلیم…»